

# جهان سوم در دهه ۱۹۹۰

## مشکلات و چالشها

مترجم: محمد رضا ابراهیمی مهر

عمومی مربوط به خط مشی‌ها که کشورهای ثروتمند یا فقیر با آن رو به رو بودند، اکنون باید به آنها به عنوان بخشی از مجموعه مشکلاتی نگریست که برحسب شرایط خاص ملی، جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی منطقه، اقدامات متفاوتی را ایجاب می‌کند.

### تعمیق چشمگیر اختلافات

به طور قطع این نوع آسیب‌شناسی را می‌توان در مورد قسمتهایی از جهان که به عنوان «جهان سوم» شناخته شده‌اند به کار برد. به غیر از این واقعیت که مرکز بحران اقتصاد جهان در دهه ۱۹۸۰ باز هم بیشتر به طرف این دسته از کشورهای ضعیف کشیده شده است، کشورهای مزبور شاهد اختلافات عمیقی در میان خود بوده‌اند، برخی از این کشورها،

با توجه به اینکه امروزه کشورهای جهان سوم نسبت به گذشته، تصویر بسیار متفاوتی را نشان می‌دهند، آیا مناسب است که به گفتگو در باره یک «جهان سوم» ادامه دهیم؟ در این صورت این گروه از کشورها به چشم مشاهده‌گر امروزی چگونه دیده می‌شوند؟ موقعیت آنها در اقتصاد جهان چگونه است؟ با چه مشکلات و چالشهایی رو به رو هستند؟

تجزیه و تحلیل وضعیت فعلی اقتصاد جهانی باید از این واقعیت شروع گردد که جهان در دهه ۱۹۹۰ به واحد پیچیده‌ای تبدیل شده است. جدا از تغییراتی که در نقشه جغرافیایی - سیاسی ایجاد شده، مشکلات اساسی باید به شکل متفاوتی بررسی گردند. به آنچه که قبلاً در کشورهای دارای اقتصاد بازار و کشورهای با برنامه‌ریزی متمرکز به عنوان جنبه‌های متفاوت مسائل استاندارد رشد می‌نگریستیم یا مسائل

اکنون به وضعیت کشورهای صنعتی رسیده و از نظر اقتصادی و اجتماعی به سرعت در حال تحول‌اند. کشورهای دیگر که متأسفانه اکثریت را تشکیل می‌دهند با درجاتی متفاوت در سطوح پائینی از توسعه باقی مانده‌اند و تنها با پشت سر گذاشتن مشکلات زیادی، می‌توانند توسعه بالقوه خود را به فعل مبدل سازند. در برخی دیگر از کشورها، حتی توان توسعه دچار کاهش شده که احتمالاً سبب خواهد شد در بلندمدت دچار نابسامانیهای اقتصادی و سیاسی گردند.

به نظر می‌رسد مشکلات را باید برحسب مناطق جغرافیائی، گروه بندی کرد. در آفریقا و عمدتاً در کشورهای حاشیه‌ای صحرائی آفریقا (بجز آفریقای جنوبی)، رکود مفرط اقتصادی وجود دارد. اگر کل قاره را در نظر بگیریم، ۱۲ درصد از جمعیت جهان، تنها ۲ درصد از کل تولید ناخالص ملی جهان را در سال ۱۹۸۹ ایجاد کرده‌اند و چنانچه کشورهای شمال آفریقا و کشور آفریقای جنوبی از آن کم شوند، حدود ۹ درصد از جمعیت جهان در کشورهای باقیمانده، حتی یک درصد تولید ناخالص ملی جهان را ایجاد نکرده‌اند. درآمدهای سرانه در بسیاری از کشورهای حاشیه‌ای صحرائی آفریقا پائین آمده است درآمد متوسط سرانه سالانه در سال ۱۹۸۹، معادل ۵۰۰ دلار بوده، متوسط کالری مصرفی کمتر از ۲۳۰۰ و متوسط امید به زندگی ۵۰ سال بوده، ضمن اینکه در هر یک از کشورها حداکثر سن مشاهده شده، ۶۵ سال بوده است.

در دو قاره دیگر، این تصویر تفاوت بیشتری را نشان می‌دهد. چین و هندوستان از نظر جمعیت در آسیا، ملتهای غالب هستند که در سال ۱۹۸۹، کمی بیش از ۳۷ درصد از جمعیت جهان را داشته و تنها ۳/۵ درصد از تولید ناخالص ملی (GNP) جهان را به خود اختصاص داده‌اند. در مقابل ببرهای آسیا (کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور) که ۱/۴ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، ۲/۲ درصد از کل GNP جهان را تولید کرده‌اند؛ ضمن اینکه عوامل دیگر رفاه اجتماعی این کشورهای تازه صنعتی شده نیز بسیار بالاتر از کشورهای چین و هندوستان است که فقر مفرط، حداقل در قسمتهائی از جامعه آنها دیده می‌شود. تایلند، مالزی و همچنین (با قید و شرطهائی) فیلیپین و اندونزی، گروه دیگری از کشورهای در حال رشد سریع هستند که در عین حال رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی آنها هنوز شکننده به نظر می‌رسد. البته با وجود چنین اختلافی در میان کشورها، شکی نیست که آسیا در حال حاضر پیشروترین منطقه در حال توسعه جهان است.

متأسفانه در مورد کشورهای آمریکای لاتین (به استثناء مکزیک) نمی‌توان ادعای مشابهی داشت. باید اذعان داشت که کشورهای نظیر: برزیل، آرژانتین، شیلی، ونزوئلا و کلمبیا دارای سطح نسبتاً بالائی از توسعه هستند، اما کشورهای فقیر منطقه آند و آمریکای مرکزی که در قله رکود اقتصادی با درآمد سرانه ای دائماً در

## از دست دادن اهمیت در تجارت بین‌المللی

به عنوان یک نکته کلی، کشورهای در حال توسعه در دهه گذشته دارای اقتصاد بازتری بوده‌اند. این تغییر، هم ناشی از فشار وارده به کشورهای خیلی مقروض از طرف مؤسسات مالی بین‌المللی و هم به علت این واقعیت بوده است که راهبردهای جانشینی واردات، که قبلاً تعقیب می‌شده، در بلندمدت استفاده محدودی داشته است. علی‌رغم این تغییر، اکثر کشورهای در حال توسعه نتوانسته‌اند چه از طریق افزایش سطح تجارت خود با کشورهای صنعتی و چه از طریق گسترش تجارت بین خود وضعیت نسبی خود را در تجارت جهانی تغییر دهند. صادرات کشورهای در حال توسعه تا سال ۱۹۸۰ تقریباً به ۳۰ درصد صادرات جهان افزایش یافته بود، تا سال ۱۹۸۹ مجدداً به ۲۳ درصد کاهش یافت. فقیرترین کشورهای جهان سوم از نظر مقدار مطلق در این فرایند، عقب افتاده‌اند؛ زیرا سهم آنها در صادرات جهان بیشتر از ۳/۰ درصد نیست. کشورهای شدیداً بدهکار نیز از نظر مقدار مطلق عقب‌افتاده‌اند. تنها کشورهای تازه صنعتی شده آسیا توانسته‌اند صادرات خود را با گسترش تجارت جهانی هماهنگ کنند و سهم آنها در کل تجارت طی دهه ۱۹۸۰ دو برابر شده و به ۸/۱ درصد در سال ۱۹۸۹ رسیده است. دلایل مربوط به این روندها را می‌توان در

حال کاهش و شرایط زندگی رو به وخامت گرفتارند، تصویر معکوسی را نشان می‌دهند. بدهی بیش از اندازه، مشکلات تراز پرداختها، تورم غیرقابل کنترل و بحرانهای اجتماعی، آثار ناگوار خود را در این کشورها نشان می‌دهند. با توجه به اختلافات شدید در میان کشورهای در حال توسعه، آیا اصولاً مناسب است که همچنان از یک «جهان سوم» صحبت کنیم. قطعاً تقسیم‌بندی سنتی سیاسی - اقتصادی جهان به سه اردوگاه جنگ سرد، اکنون کهنه شده است. به هر حال چنانچه سه جهان از نظر مسائل توسعه مربوط به هر یک، تعریف گردند، این تقسیم‌بندی منطقی است، زیرا با کمی ساده‌نگری می‌توان گفت، مشکل اساسی کشورهای صنعتی قدیمی یعنی «جهان اول»، اجبار به توسعه شدید در شرایط کمبود رو به افزایش منابع است. در مورد کشورهای بلوک شوروی سابق (جهان دوم) این مشکل به صورت اجبار نوسازی ظرفیت اقتصادی تحت فشار فزاینده اجتماعی، سیاسی است. مشکل اصلی کشورهای در حال توسعه در هر سطحی از توسعه که باشند، عبارت است از اجبار در توسعه منابع، تحت فشار شدید جمعیت غالباً در حال افزایش سریع. وقتی گروههای متنوع کشورها را با این تقسیمات عادی کاهش دهیم، ادامه اطلاق عنوان «جهان سوم» به یک گروه در داخل اقتصاد جهانی و جامعه جهانی با وجود هر عدم تجانس در میان آنها، می‌تواند قابل توجه باشد.

این واقعیت دید که توسعه تجارت بین‌المللی در دهه اخیر، منحصرأ ناشی از افزایش مبادله کالاها و خدمات صنعتی و خدمات بوده است. سهم کالاها و خدمات صنعتی در کل صادرات، در بسیاری از کشورها، بخصوص در آسیا، افزایش یافته است. به غیر از کشورهای تازه صنعتی شده آسیا، کشورهای جهان سوم در این بخش از بازار نقش کمتری داشته‌اند. تجارت جنوب - جنوب، انتظارات پیش‌بینی شده را برآورده نکرد. تجارت جنوب - جنوب بیشتر ناشی از این واقعیت بود که کشورهای مزبور بازارهای کشورهای صنعتی را به دلیل مرزهای حمایتی به روی خود بسته دیدند نه اینکه به طور سنجیده بازاری را در دیگر کشورهای جهان سوم ایجاد کنند. بسیاری از کشورهای حاشیه صحرای آفریقا که تا حد زیادی کالاها و خدمات مصرفی ساده و مواد اولیه به بلوک شرق صادر می‌کردند، اکنون خود را در وضعیتی می‌یابند که به علت سیاست حمایت‌گرایی، بویژه در اتحادیه اروپا و تجدید ساختار کنونی در اروپای شرقی، کاملاً صدمه دیده و ناامید هستند.

## قروض خارجی فراوان

به طور خلاصه، کشورهای جهان سوم در تجارت بین‌المللی کالاها و خدمات، اهمیت کمتری پیدا کرده‌اند. البته این تنها علت وضعیت نامطلوب (اگر نگوئیم نامیدکننده) این کشورها نیست، بلکه جریان سرمایه‌های جهانی

نیز تا حدودی آنها را عقب رانده است. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اکنون تقریباً به مناطق سه‌گانه صنعتی (اروپا، آمریکا، ژاپن) منحصر شده که نه تنها به عنوان منبع بخش عمده سرمایه‌گذاری، بلکه به عنوان دریافت‌کننده سرمایه‌گذاری، حالت انحصاری یافته‌اند. در حال حاضر کمتر از ۲۰ درصد از تمام جریانهای سرمایه‌گذاری جدید به کشورهای جهان سوم راه می‌یابند؛ بخصوص که جذابیت کشورهای آفریقائی و اغلب کشورهای آمریکای جنوبی برای سرمایه‌گذاران کاهش یافته است. از طرف دیگر «ببرهای آسیا» به علاوه چین، مالزی، تایلند، برزیل، کلمبیا و مکزیک هدفهای مرجح سرمایه‌گذاران، بویژه ژاپنیها، شده‌اند. سرمایه‌گذاری کشورهای جهان سوم در دیگر کشورهای جهان سوم از نظر قدر مطلق افزایش یافته، اما هنوز نسبت به کل سرمایه‌گذاری از مقدار چندانی، برخوردار نیست.

در نتیجه، استقراض تنها وسیله اغلب کشورهای در حال توسعه جهت جذب جریانهای سرمایه به داخل است. سطح کل بدهی، اکنون تا حدی شروع به کاهش کرده است. افزایش سریع در قروض خارجی در سال ۱۹۸۷ متعادل شده و از این سال سطح آن در کشورهای جهان سوم سالانه به طور متوسط تنها ۲٪ افزایش یافته است. طبق گزارش بانک جهانی تا سال ۱۹۹۰ میزان بدهی به ۱۳۰۰ میلیون دلار رسیده است. این واقعیت که

گسترش حجم کل بدهی کم شده، تا حد زیادی نتیجه زمان بندی مجدد و اقدامات کاهش بدهی است که در سالهای اخیر، بویژه از برنامه برادی، (Brady plan) در سال ۱۹۸۹ شدت گرفته است. حتی با چنین وضعیتی بسیاری از کشورهای مقروض برای سالهای آینده همچنان دچار مشکل خواهند بود. این کشورها عبارتند از: آرژانتین، بولیوی، برزیل، اتیوپی، اوگاندا، اردن، پاناما و همچنین هندوستان، ضمن اینکه شرایط مکزیک، کستاریکا، فیلیپین و مراکش بهبود یافته است. به عنوان یک مشاهده کلی، فرایند کاهش بدهی و تجدید ساختار، نشان می دهد، که منابع خصوصی سرمایه نقش کمتری دارند در حالی که پرداختهای انتقالی دولت اهمیت بیشتری یافته است. این وضعیت، کاملاً نگران کننده است. این امر نشان می دهد که اکثریت کشورهای جهان سوم هنوز در بازیافتن اعتبار خود نزد بخش خصوصی موفق نبوده اند و از این رو از پیش شرط لازم جهت دسترسی به بازار سرمایه های بین المللی برخوردار نیستند.

با وجود این، سطح بالای بدهی خارجی، همیشه مانعی برای توسعه نخواهد بود. در واقع برخی از کشورها توانسته اند پس اندازهای نسبی سرمایه گذاری خود را حتی در دوران بحران بدهی در اوایل دهه ۱۹۸۰ افزایش دهند. در صورتی که در دیگر کشورها که در پرداخت اصل و فرع بدهی خود مشکل داشته اند مردم مجبور بودند کاهش پس انداز و همچنین

سرمایه گذاری را بپذیرند. باز همان گونه که انتظار می رود، بسیاری از کشورهای گروه اول، در آسیا قرار دارند، ضمن اینکه کشورهایی که در گروه دوم هستند، بیشتر کشورهای آمریکای جنوبی و یا آفریقا می باشند. این امر واقعیت دارد که صندوق بین المللی پول (IMF) افزایش زیادی را در پس انداز و سرمایه گذاری تمام کشورها تا اواسط دهه ۱۹۹۰ پیش بینی کرده است؛ البته این بیم باید وجود داشته باشد که فقط کشورهای آسیایی با نرخ رشد زیاد به این نتایج راضی کننده برسند. ارتباط مثبت کاملاً مشهودی که با اغلب یافته های تجربی تأیید می شود، بین قابلیت یک کشور در استفاده کارآ از منابع خود و تشکیل سرمایه داخلی از یک طرف و اعتبار بین المللی آن از طرف دیگر وجود دارد. توجه به این امر مهم است که پس اندازهای داخلی ایجاد شده، جذابیت کشور را برای سرمایه گذاری مستقیم بین المللی و وام بخش خصوصی افزایش می دهد.

نوع خط مشی اقتصادی هر یک از کشورهای جهان سوم در انتفاع آنها از مشارکت در اقتصاد جهانی، نقشی قاطع دارد. تجربه نشان داده است که آزادسازی تجارت خارجی، مقررات زدایی بازارهای مالی، افزایش کارایی نظام مالیاتی و ایجاد ساختار ضد تورمی دقیق برای نظام پولی، همراه با خط مشی پولی منطبق با آن، همگی می توانند به تخفیف - اگر نه حذف - عوامل کاهش پس اندازهای داخلی، سرمایه گذاری و بهره وری کمک کنند. در مورد آفریقا باید

دیدگاهی بدبینانه داشت، زیرا اطلاعات موجود حاکی از آن است که این قاره واقعاً در راه خروج از اقتصاد جهانی است. کشورهای دیگر جهان سوم، به هر حال قادر خواهند بود توان توسعه خود را به وسیله اصلاحات ساختاری، فعال کرده و به اقتصاد جهانی برگردند، مشروط بر آنکه، خط‌مشیهای اقتصادی و اجتماعی مناسبی را دنبال کنند.

### رشد جمعیت

همه کشورهای جهان سوم، طبیعتاً با درجاتی متفاوت، با دو دسته از مسائل مواجه هستند: مشکلات دسته اول که بویژه بر کشورهای فقیرتر مؤثر است، ریشه در رابطه نامساعد بین رشد جمعیت و توسعه منابع دارد. مشکلات دسته دوم که در کشورهای پیشرفته‌تر وجود دارد از ارتباط بین شکست دولت و موانع اقتصادی - اجتماعی توسعه ناشی می‌شود. بدون شک، رشد جمعیت یکی از بارزترین پدیده‌های امروزی در کشورهای جهان سوم است. مطابق پیش‌بینیهای سازمان ملل، سهم کشورهای جهان سوم از جمعیت جهان اکنون ۷۷ درصد است که احتمالاً در سال ۲۰۲۵ به ۸۴ درصد می‌رسد. در مقابل، انتظار می‌رود سهم اروپا از جمعیت جهان در این سال ۹ درصد باشد. علت این تغییر نسبی و وسیع، اختلاف در نرخ رشد جمعیت است. حدود سال

۱۹۹۰ نرخ متوسط رشد جمعیت برای تمام کشورهای جهان سوم سالانه ۲/۱ درصد تخمین زده شد، ضمن اینکه نرخ رشد جمعیت کشورهای صنعتی، سالانه تنها ۰/۵ درصد است. بالاترین نرخ رشد در غرب آفریقا (۳/۳ درصد در سال) و خاورمیانه (۲/۷ درصد در سال) بوده است. رشد جمعیت در آسیای شرقی، بخصوص چین، کمترین حد و به میزان سالانه ۱/۳ درصد بوده است. آمریکای جنوبی با رشد کلی جمعیت ۱/۹ درصد در سال، وضعیت میانه‌ای داشته است.

از نقطه نظر فنی محض، این آمارها تعجب‌آور نخواهد بود. در حالی که حرکت رشد جمعیت از مرحله «انتقال جمعیتی» مدتها قبل در تمام کشورهای صنعتی گذشته است و اکنون کشورهای آسیای شرقی نیز از آن گذشته‌اند، اکثر کشورهای جهان سوم هنوز در میانه گذر از آن قرار دارند. این بدان مفهوم است که نرخهای مرگ و میر کاهش یافته است، در حالی که نرخ زاد و ولد بالا باقی مانده که بدین ترتیب رشد انفجاری جمعیت را به وجود می‌آورد. شکاف بین نرخهای زاد و ولد و میر، اکنون در آفریقا در بالاترین حد است. از این رو حداکثر نرخ رشد جمعیت در این منطقه دیده می‌شود. در حالی که کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی اکنون به مرحله «نرخ انتقالی» نزدیک می‌گردند.

به هر حال این ارقام واقعی، نمی‌تواند به عنوان توجیه سناریوهای بدبختی که در بحثهای

سیاسی مطرح می‌گردد، به کار گرفته شود. از نظر آماری محض، رشد جمعیت نباید لزوماً تهدیدآمیز باشد، مشروط بر آنکه توسعه عوامل حیاتی دیگر برای زندگی انسانی به همین نسبت حفظ شود. سازمان بهداشت جهانی و سازمان خوار بار جهانی (WHO/FAO) تخمین می‌زنند که در حال حاضر علتی ندارد که در قابلیت زمین برای «تحمل این بار» تردید کنیم، چنانچه روند مثبت در بهره‌وری کشاورزی در پنجاه سال بعد حفظ شود، این امکان وجود خواهد داشت که بیش از ۱۰ میلیارد جمعیت پیش‌بینی شده در آن زمان را تغذیه کنیم، حتی اگر برخی امکانات بالقوه مولد، بدون استفاده باقی بماند.

## ثبات اجتماعی - اقتصادی

بدیهی است که «انسان تنها با نان زندگی نمی‌کند»، بلکه باید به غذا و دیگر نیازمندیهای زندگی دسترسی داشته باشد؛ به عبارت دیگر، ذخائر غذایی که بالقوه در دسترس هستند باید عملاً برای مردم به کیفیت زندگی تبدیل شوند. برخلاف القائات سنتی فرضیات دام جمعیتی که بر وابستگی متقابل مکانیکی بین رشد اقتصادی و جمعیتی مبتنی است باید به اجزاء ثبات اجتماعی - اقتصادی که از عملکرد صحیح نظامهای تولید و توزیع در داخل جامعه و از ساز و کارهای مناسب مقرراتی و کنترل، حاصل می‌شود، توجه کنیم. چنانچه شرایط اخیر فراهم نشود، حتی با وجود مواهب بیشتر،

نظامهای اقتصادی - اجتماعی موجود کشورهای جهان سوم ممکن است در معرض فشارهای جدی که حتی وجود آنها را تهدید می‌کند قرار گیرند؛ برای مثال، این مسئله به وضوح در کشورهای آفریقای شمالی دیده شده است. در دوره ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰، جمعیت الجزایر با نرخ متوسط سالانه ۳ درصد، لیبی ۴/۳ درصد، مراکش با ۲/۷ درصد در سال و تونس و مصر هر یک با ۲/۶ درصد در سال، رشد کرده است. حتی تنها چنانچه تمام تازه واردین به بازار کار را بخواهند به کار گمارند، هر سال ۱۸۰ الی ۲۰۰ هزار شغل جدید در الجزایر، ۱۶۰/۰۰۰ در مراکش و ۶۰ الی ۷۰ هزار در تونس لازم است. در مقابل این نیاز، تعداد واقعی مشاغل ایجاد شده در سال در کشورهای مزبور به ترتیب در حدود ۱۰۰ هزار، ۱۱۵ هزار و ۴۵ هزار بوده است. تحت این شرایط اشتغال با نرخی دائماً فزاینده کاهش خواهد یافت که بیکاری در مقیاس وسیع، یک جنبه طبیعی در این کشورها و همین‌طور در بسیاری از کشورهای دیگر جهان سوم خواهد بود.

اکنون باید پذیرفت که حداقل ۴۰ درصد از جمعیت فعال در آفریقای شمالی، شغل مولد ندارند. نرخ بیکاری جوانان در الجزایر ۸۰ درصد در مراکش ۷۰ درصد و در تونس ۵۰ درصد تخمین زده می‌شود.

به طور کلی، کیفیت عمومی زندگی مردم در این کشورها، بخصوص در کشورهایی که رشد جمعیت انفجاری است (و نه تنها در آفریقای

شمالی)، به شدت رو به کاهش است. بسیاری از مردم اکنون در محلات کثیف مداوماً رو به گسترش و زاغه‌ها بدون زیرساختهای کافی زندگی می‌کنند. در مناطق شلوغ، هم در داخل و هم در خارج شهر، حجم فزاینده تردد و مشکلات سریعاً فزاینده ناشی از تولید زباله که بویژه باعث آلودگی آب آشامیدنی و خاک می‌شود، بدتر شدن محیط زندگی را به دنبال دارد.

در مناطق روستائی که بیش از حد از ظرفیت آنها استفاده می‌شود، شرایط، بهتر نیست. چنین عدم کارآئیهای سیستمی که تقریباً به طور ناامیدکننده‌ای در شرایط فقر گسترده روستائی، در مناطق قبیله‌ای یا مناطقی که از نظر جغرافیائی نامساعد هستند چاره‌ناپذیر است، بخصوص این مشکل را از مناطق شهری حادثر ساخته است؛ زیرا در مناطق شهری، حداقل فرصت بیشتری برای دسترسی به وسایل غیررسمی، جهت گذران زندگی و خدمات عمومی وجود دارد. فقرای روستائی که برای ادامه حیات از روشهای (کشت) سطحی استفاده می‌کنند باعث تخریب محیط طبیعی می‌شوند. این مسئله قابل تغییر نیست زیرا تقریباً راه دیگری در برابر آنان وجود ندارد.

شرایطی این چنین، بویژه قسمتی از چشم‌انداز بسیاری از کشورهای حاشیه‌ای صحرای آفریقا و جنوب آسیا را نشان می‌دهد. خصوصاً در این مناطق دولتها اغلب فاقد تمایل و نیز معمولاً فاقد وسایل بهبود ثبات اجتماعی

- اقتصادی از طریق اصلاحات ساختاری هستند. موضوع مهم در این مورد، برنامه‌های مناسب در زمینه‌های آموزش، مراقبتهای بهداشتی و خط مشی زیست‌محیطی است که تنها در این صورت می‌توان شرایط زندگی را بهبود بخشید. یک گام دیگر که حداقل به همان اهمیت است غلبه بر ناهمگن بودن ساختاری که نظامهای اقتصادی و اجتماعی بسیاری از این کشورها را فلج و فقر را یک ویژگی دائمی کرده است. از طریق ایجاد نظامهای عملکرد تولید و توزیع صحیح است. نهایتاً اصلاحات سیاسی با هدف کاهش بوروکراسی و ایجاد شرایط قابل انعطاف‌تر، یک پیش شرط لازم اساسی است تا دور باطل رفتاری فقر، تخریب منابع و فشار جمعیت، یک بار و برای همیشه شکسته شود.

البته چالشی که از این وضعیت ناشی می‌شود، اساساً چالشی، انسانی است. اولین وظیفه کشورهای صنعتی به این منظور پذیرش این واقعیت است که کشورهای آفریقای سیاه بویژه مصادیقی هستند که باید از طریق سیاست اجتماعی جهانی با مشکلات آنها مقابله شود. ابزارهای موجود برای «کمک در رفع چنین فقری»<sup>۹</sup> عبارت‌اند از: رهائی بخشیدن کشورهای فقیر خیلی مقروض از دیون، کمک‌گذاری و کمک برای رفع آثار بلایای طبیعی و اجرای نهضتهای بنیادین بسیج منابع اساسی. به هر حال خط‌مشها باید به طور کامل اصلاح گردند تا

۹ - این واژه توسط P. Nunnenkamp به کار برده شده است



چنین نهضتهائی عقیم نماند، فروکش نکند و یا منافع آنها به دست افراد غیر محق نرسد.

## عدم کامیابی دولت

این امر دومین مشکل اغلب کشورهای جهان سوم (با درجات مختلفی از شدت و ضعف) یعنی رابطه بین عدم کامیابی دولت و موانع توسعه را پیش می‌آورد. بار دیگر شمال آفریقا به عنوان یک مثال مفید به کار می‌رود. اکنون کاملاً روشن است که در این کشورها طبقات حاکمه که افکار عمومی جامعه را شکل می‌دهند و اغلب از جنبشهای ضد استعماری و ملی‌گرایانه گذشته به وجود آمده‌اند به انحصارهایی بوروکراتیک تغییر ماهیت داده‌اند که فلسفه وجودی آنها عبارت است از چسبیدن به قدرت و سعی در به جیب زدن درآمد برای ایام بازنشستگی یا به جریان انداختن منابع مالی در طرحهای حیثیتی و خریدهای نظامی که باز هم برای حفظ قدرت به کار می‌رود. با توجه به عدم ثبات در بسیاری از کشورهای شمال آفریقا با کشورهای دیگر جهان سوم و همچنین وضعیت مالی غیرمطمئن سیاستمداران، این امر کاملاً قابل درک است. همچنین این واقعیت وجود دارد که ثروتی را که آنها می‌اندوزند به طور طبیعی در کشورهای امن صنعتی سرمایه‌گذاری می‌کنند. ممکن است موارد فوق قابل درک باشد، اما قطعاً برای اقتصاد محلی مفید نخواهد بود.

چنین مسائلی مانع توسعه نهادهای بازار می‌شود؛ زیرا استفاده از ابزارهای اقتصادی با تمام هزینه‌ها و مخاطراتی که همراه دارند، هرگز نمی‌توانند در برابر استفاده محض از قدرت از خود دفاع کنند. بنابراین نظام اقتصادی که به عنوان نظامی در چارچوب جامعه و براساس منطق خود عمل می‌کند، هرگز فرصت استقلال نظام سیاسی را ندارد و این استقلال در واقع برای هر نوع نوسازی اقتصادی، اجتماعی، پیش شرط اساسی است. چنانچه در نتیجه این نارسائی اساسی، گرایش به توسعه دموکراسیهای جعلی و اقتصادهای بازار جعلی وجود داشته باشد، هر خطمشی تعدیل ساختاری برای رو به رو شدن با اقتصاد جهانی و جامعه جهانی در حال تغییر به ناچار بدون تأثیر خواهد ماند.

در چنین مواردی، خطمشهای مربوط به اقتصاد در کشورهای مرفه‌تر جهان سوم به راهی کشیده می‌شوند که ایجاد نهادهای مؤثر و انجام اقداماتی در جهت هدفهای پذیرفته شده عمومی را به خطر بیندازند. در نتیجه میان هریک از گروهها اشتیاق کمی وجود دارد که منافع خاص کوتاه مدت خود را به منظور رسیدن به دستاوردهای بلندمدت که تمام جامعه از آن مستفیع می‌شوند، فدا کنند. بدین دلیل یا نمی‌توان مطمئن بود اقدامات کسانی که درگیر فرایندهای سیاسی جامعه هستند، به مقدار کافی توسعه‌گر است، مع‌هذا به دنبال شکست برنامه‌های کاهش بدهی و تثبیت یا ایجاد

هماهنگی میان حوزه‌های مختلف سیاست‌گذاری غیرممکن می‌شود. در بسیاری از کشورهای مختلف آمریکای جنوبی، در نظام سیاسی، گرایشهایی برای قرار گرفتن در مسیر توسعه به وجود آمده است. در این موارد اساساً به عهده کشورهای صنعتی است که اشکال جدید همکاری را در زمینه مشاوره سیاسی و استقرار نهادهای مورد نیاز به کار برند. نه تنها مشاوره در سطوح بالای سیاسی برای کشورهای جهان سوم در این زمینه می‌تواند مفید باشد، بلکه مشارکت این کشورها در فرایندهای اصلاح در سطح جهان به عنوان شرکای مسئول و در سطح برابرنیز مفید است. البته تفکری آرمان‌گرایانه است که انتظار داشته باشیم هماهنگی سیاست بین‌المللی به عنوان درمان کاملی که بتواند مشکلات عمده سیاسی ملی و جهانی را از بین ببرد، عمل کند. با توجه به این که اکنون پذیرفته شده است اقتصاد جهانی، سیاست جهانی و اکولوژی جهانی، بازیهای با

مجموع صفر هستند و در آن بهترین کاری که می‌توان انجام داد، تقسیم آن چیزی است که ما اکنون به بهای نداشتن دیگران در گذشته در اختیار داریم، بنابراین به تمام مشارکت‌کنندگان در جامعه جهانی اکیداً پیشنهاد می‌شود برای حل چنین مشکلاتی از طریق همکاری سیاسی، تا آنجا که بر پایه منطقی استوار باشد، کوشش نمایند.

در این زمینه، کشورهای صنعتی باید نمونه خوبی ارائه داده و پیشرو باشند، حتی چنانچه با بار مضاعفی که اکنون به دنبال فروپاشی «جهان دوم» ایجاد شده است مواجه گردند. در کمک به کشورهای در حال توسعه هر چقدر با درک عمیقتر و دید وسیعتر عمل کنیم و هرچقدر خدمات با ارزشتر و قابل دسترس‌تر به عنوان مشاور و معلم به آنان ارائه دهیم و با اشتیاق نیز از آنها یاد بگیریم، زندگی برای فرزندان و اخلاف ما در سال ۲۰۰۰ و پس از آن با تأمین بیشتری همراه خواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

به نقل از:

Heiko Korner, "The Third World in the 1990s, Problems and Challenges", *INTERECONOMICS* (March / April 1994), PP 92 - 97